



پیشینه و آثار اجتماعی

توسعه و نابرابری

توسعه و نابرابری

پیامدهای توسعه و اثرات مخرب آن بر جوامع جهان سوم

استفان آندرسن / مترجم: مهدی معافی



طور مرسوم صورتبندی و پیگیری شده است، چارچوب توسعه‌ی مدرن پایدار نیست و گستره‌ای از آثار مخرب بر انسان، جامعه و طبیعت را تولید و ایجاد می‌کند. وعده‌ی آن که یک سبک زندگی غربی با مصرف انبوه، برای اکثریت مردم جهان قابل دستیابی است، یک سراب فریبنده است.

ریست^۱ مشکلات اصلی توسعه را این‌طور بر می‌شمارد:

«توسعه»، شامل یک سری از اعمال است، که گاهی با هم دچار تعارض می‌شوند، که نیازمند تغییر و تخریب محیط طبیعی و روابط اجتماعی (برای بازتولید جامعه) است. هدف آن افزایش تولید کالا و خدمات برای پاسخ به تقاضای موثر از طریق مبادله است.

وعده‌ی توسعه، زمینه را برای اثرات مخرب صنعتی فراهم می‌آورد. توسعه‌ی منجر به رشد، برای تداوم بدون فروکاهش و با نابرابری خطرناک و یک وضعیت موجود غیرعادلانه‌ی رسوا، در حالتی که نظم جهانی با ظهور انقلاب صنعتی شکل یافته و در دوران پساستعماری این وضعیت تشدید شده است. نابرابری و بی‌عدالتی به خاطر منافع توسعه‌ی نئولیبرال به طور نسبی متمرکز و باریک باقی می‌ماند، در حالی که فقر فشار هزینه‌های توسعه را در خود دارد و حمل می‌کند. این هزینه‌ها همراه با تخریب و عدم ثبات اقتصادی رو به تزاید است که با تحرک مالی و احتکار برانگیخته می‌شود و یا با تنزل زیست‌محیطی حاصل می‌شود. مبتنی بر گزارش اخیر پنل بین‌المللی تغییر آب و هوا، این تنزل زیست‌محیطی در اصل به‌وسیله کشورهای ثروتمند شمال ایجاد شده، ولی اثرات زیاد بدتری بر کشورهای فقیر جنوب داشته است.

در حالی که تعهدات توسعه بر دوش عاملان توسعه، از دولت‌ها تا گروه‌های مردم‌نهاد و چندملیتی‌ها، نسبت به فقرای جهان بارها شکست خورده و تحقق مادی نیافته است، این تصور که «توسعه برای همه» باید ممکن باشد، به صورت یک اعتقاد مایوسانه باقی می‌ماند. بهبود فوق‌العاده‌ی ثروت‌ها، امیدها برای یک بازتوزیع دوباره میان آن‌هایی که در بیرون و در سرما مانده‌اند، را برانگیخت. مردمانی که خیلی محکم به این امیدها وفادار بودند، برخی نشانه‌های پیشرفت در آن‌ها دیده شد. اما در اصل این سناریو به سختی تغییر می‌کند: برخی «توسعه» می‌یابند و بقیه بیرون گذاشته می‌شوند. در حالی که تاکنون خط تقسیم‌بندی میان شمال و جنوب کشیده شده است، اکنون این خود را درون هر دولت-ملت نشان می‌دهد.

از آنجا که دستیابی به توسعه برای فقرای جهان کار دشواری را تشکیل می‌دهد و موانع عظیمی همچون فقدان ظرفیت دولت، فساد، سوء مدیریت و حتی ماهیت خودخواهانه‌ی بشر به مثابه انسان اقتصادی، وجود دارد؛ از این رو دشوار نیست که بفهمیم که زمان بسیاری برای نیل به این هدف صرف می‌شود. با توجه به شرایط سیاسی و اقتصادی جهانی و عدم نیل به توسعه در بسیاری از نقاط جهان، الگوهای بازتعریف توسعه ممکن است به خاطر غیرواقعی بودن، بی‌مسئولیتی و موفقیت‌های محدود توسعه و شکست بسیاری از پروژه‌های توسعه‌ای در سراسر جهان، کنار گذاشته شوند. در چنین شرایطی پافشاری بر «زنده نگهداشتن امید» (تاکید بر اینکه هیچ بدیلی برای توسعه وجود ندارد)، محیط فکری ایجاد می‌کند که منجر به تقویت استدلال‌های به نفع وضع موجود می‌کند و بدیل‌ها را به حاشیه می‌راند.

محور انتقاد نظریه‌ی پساتوسعه حول این می‌گردد که مفروضات حامی مفهوم متداول توسعه به صورت بنیادینی ضعیف و خطا هستند. نظریه‌ی پساتوسعه در یک گام پس از ساختارگرایی و مکتب وابستگی بیان می‌کند که موفقیت‌های توسعه در برخی نقاط جهان که

◀ اشاره:

در برابر نقدهای مختلف و متفاوتی که نسبت به توسعه مطرح شده است، موضع‌گیری‌های متفاوتی مطرح شده است. برخی با رد دلایل مخالفان توسعه که بر عدم امکان تحقق توسعه تاکید می‌کنند، این پرسش را مطرح می‌کنند که پس چرا این توسعه در برخی نواحی و مناطق جهان محقق شده است. نظریه‌پردازان وابستگی متأثر از مارکس، این بحث را مطرح کردند که این سرمایه‌داری و رشد اقتصادی گسترده‌ی آن در سایه‌ی استثمار کشورهای جهان سوم از طریق بهره‌برداری گسترده از منابع طبیعی آن‌ها، نیروی کار ارزان و پدیدآمدن بازار مصرف برای مازاد کالاهای صنعتی، به دست آمده است. از این منظر، توسعه صرفاً در سایه‌ی یک نابرابری پدید می‌آید، توسعه‌ی برخی مناطق در گروه توسعه‌نیافتگی مناطق دیگر حاصل می‌شود.

◀ مقدمه:

ضعف عمده‌ی دیدگاه غایت‌باور در مورد تاریخ آن است که این دیدگاه معمولاً فقط به یک راه برای تکامل اجتماعی باور دارد و آن راهی است که جوامع غربی در پیش گرفته‌اند. این الگوی جهان‌شمولی است که همه جوامع باید آن را دنبال کنند تا دیر یا زود و با طی چند مرحله به پایانی واحد برسند. ناگزیر جامعه قبیله‌ای به دولت منجر می‌شود و فنودالیسم به سرمایه‌داری منجر می‌شود و جامعه روستایی صنعتی می‌شود. این دیدگاه، شالوده‌ی سیاست غرب در جهان سوم بوده است و چنان هدایت شده که با بیشترین سرعت ممکن چیزی را به وجود آورد که نظریه پردازان نوسازی آن را شرایط ضروری برای رشد و تکوین سبک غربی می‌دانستند. آن‌ها اقتصاد و قوانین نظام سرمایه‌داری (انباشت سرمایه، عرضه و تقاضا، صنعتی شدن نیروی‌های توسعه) را عامل توسعه و نردبان تکامل می‌دانستند. این عین تلقی روشنگری بود و به خاطر همین جوامع غیر اروپایی این نگاه را نگاه اروپامحور می‌نامند.

ایده‌ی حرکت جبری پیش‌رونده به سوی توسعه را می‌توان به پرسش کشید. توسعه هدف بسیاری از جوامع است ولی همه به توسعه نمی‌رسند. توسعه‌نیافتگی برخی جوامع به طور نظام‌مندی به توسعه‌یافتگی دیگران بستگی دارد. در این جا قانون تکامل تاریخ از مسیر خود منحرف می‌شود یا به مقصد نمی‌رسد. توسعه، پدیده‌ای متناقض و شمشیری دودم می‌شود. پیروزی و دستاوردهای مدرنیته فقط در پیشرفت و روشنگری ریشه ندارد بلکه از خشونت، استثمار، استعمار، محرومیت و از جنبه‌های کهن گرایش خشن و سرکوب‌شده‌ی زندگی اجتماعی نیز مایه می‌گیرد. منطق مدرنیته منطقی عمیقاً متضاد از آب در می‌آید، هم سازنده و هم ویرانگر. قربانیان آن همان قدر هستند که بهره‌گیران از آن. عده‌ای استعمار می‌شوند و منابع زیر زمینی‌شان صرف می‌شود تا عده‌ای در کمال رفاه و آسایش زندگی کنند. در پایان و اوج دوران مدرن همیشه حسرت روزهای رفته، همیشه چشم داشتن به افق در تصویری که دورتر و دورتر می‌شود، باعث ناامیدی و افسوس گشته است.

◀ توسعه و کاستی‌های آن

نظریه پساتوسعه^۲ کمبودها و تناقضات جدی مربوط به جریان اصلی طرح‌های لیبرال و سوسیال دموکراتیک توسعه را مشخص می‌کند. مفید است که راه‌هایی که تفکر پساتوسعه‌ای برای کمک به بهبودهای واقعی‌تر و پایدارتر (اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی) در رفاه انسان و طبیعت، بررسی شوند.

ادعای اصلی نظریه‌ی پساتوسعه این است که توسعه آنچنان که به

در سطح جهانی با فقیرترین کشورها با حداقل توانایی برای دسترسی به چنین منابعی، می‌شود. این موفقیت فزاینده‌ی رشد طبقات متوسط در جهان جنوب، مستلزم افزایش سرانه‌ی استفاده و اتلاف آب تمیز می‌شود که نتیجه‌ی آن این است که سطح دسترسی به آب تمیز برای افراد بسیار فقیر و میلیون‌ها نفر دیگر، کاهش می‌یابد. آن‌گاه ممکن است که آب به عنوان منبع طبیعی جایگزین نفت شود و احتمالاً سبب بروز تعارض در آینده شود. نقد مکتب پساتوسعه از «عصر توسعه» پس از جنگ جهانی دوم فراتر از اثرات مصیبت‌بار توسعه‌ی صنعتی بر محیط زیست می‌رود، چرا که این‌ها هنوز بر پایه‌ی تلاش‌های گسترده برای خارج کردن مناطق در حال توسعه از فقر هستند.

علاوه بر مشکل اجرای برنامه‌های گسترده‌ی توسعه‌ی علی‌رغم محدودیت‌های طبیعی واقعی، بر صدمه دیدن فرهنگ‌های محلی و طرق ارتباط انسان با دیگر موجودات انسانی و جهان طبیعی تأکید شده است؛ در عصری که در آن کالا شدگی، فردگرایی، رقابت و نهایتاً از خودبیگانگی رو به تزاید است. علاوه بر استثمار اقتصادی که منجر به فقیر شدن آفریقا شده، مردمان آفریقا از تنزل رتبه‌ی معنوی و اجتماعی رنج می‌برند.

در حالی که سناریوی مارکسیست‌ها برای پیشرفت یک تضاد طبقاتی غیرقابل اجتناب برای عبور از سرمایه‌داری است، نظریه‌ی پساتوسعه به یک سناریو با یک پایان باز اشاره می‌کند، جایی که ترکیبی از محرک‌ها و مشوق‌های سازمان‌های اقتصادی-اجتماعی پشامدرن، سرمایه‌داری و سوسیالیست ممکن است ترکیب شوند تا بدیل‌های جدیدی برای وضع موجود ارائه شود. یک پیامد پایدار گذار «از عصر توسعه» می‌تواند واپس‌گرایانه باشد. از نگاه نظریه‌ی پساتوسعه یک «زندگی بهتر» ضرورتاً به معنای بهبود اندازه‌ی شاخص‌هایی مثل امید به زندگی، قدرت خرید و آموزش نیست (این ۳ مهم‌ترین شاخص‌های توسعه‌ی انسانی برنامه‌ی توسعه ملل متحد هستند). به دلیل شرایط حاکم که تحت کنترل مردم نیست، شاید یک زندگی بهتر به معنای یک زندگی تحمل‌پذیرتر باشد. یک زندگی تحمل‌پذیر به معنای توانایی برای مردمان رنج‌دیده از فقدان تغذیه‌ی مناسب، مراقبت‌های بهداشتی و آموزش است که خود را با رنجی که تداوم خواهد داشت با دانستن اینکه این در که آینده‌ی قابل پیش‌بینی تسکین نخواهد یافت، تطبیق دهند.

این را تا حدودی می‌توان با عمل داروی مسکن مقایسه کرد: علائم را بهبود می‌بخشد بدون آنکه علت را درمان کند؛ چراکه به موضوع اصلی با دقت و ظرافت بسیار می‌توان نزدیک شد. این ایده‌ی رنج بردن که وجود انسان را آرام می‌کند و منتسب به رواقیون تا گاندی است، یک بحث ظریف و مناقشه‌برانگیز است. خط باریکی میان اینکه چگونه بهترین حالت تطبیق با این رنج بردن در یک سو و در سوی دیگر یک بدبینی نسبت به بدیل‌ها یا تسلیم مصیبت‌بار در برابر موانع وجود دارد. ■

همیشه برای یک اقلیتی از جمعیت جهانی بوده است، مستقیماً مرتبط به توسعه‌نیافتگی مناطق دیگر جهان بوده است و توسعه‌نیافتگی این مناطق یک عامل کمک‌کننده به توسعه‌ی آن اقلیت بوده است. از این منظر، مشکلات توسعه‌نیافتگی صرفاً پیامد شکست در تطابق سیاست‌هایی که در مناطق دیگر موفق نبوده‌اند، نیست؛ برخلاف مفهوم‌سازی نظریه‌ی روابط بین‌الملل لیبرال از سیاست در مطالعه‌ی تجارت و روابط میان‌دولتی، توسعه‌ی یک بازی با جمع مثبت نیست. در دنباله‌ی سنت‌گرایان که بر تخریب فرهنگ‌ها و هویت‌های محلی توسط مدرنیزاسیون اعمال‌شده بر جوامع سنتی توسط کشورهای غربی برای تأمین منافع سیاسی و اقتصادی غرب، تأکید می‌کنند، اندیشمندان مکتب پساتوسعه با نگرانی از هویریس مدرن و سکولار، استدلال می‌کنند که سیاست‌های توسعه‌ای نمی‌توانند در فرهنگ‌های بومی و ملی مستحکم شوند، چرا که نمی‌توانند سطح مشروعیت لازم را کسب کنند. در راستای دوستداران محیط زیست، بر امکان‌ناپذیری استفاده‌ی غارتگرانه از منابع به صورت پایدار تأکید می‌کنند. همانند جامعه‌گرایان که نسبت به اینکه «فردگرایی» اصل سامان‌دهنده‌ی جامعه و سیاست و اقتصادش باشد، تردید دارند.

نقد دیگر به توسعه فراتر تعهد به ادبیات اقتصاد سیاسی توسعه است، فراتر از پافشاری بر اصلاح پارادایم موجود توسعه و سیستم‌های سیاسی و اقتصاد جهانی و یک تغییر سیستم از سرمایه‌داری به سوسیالیستی است. قطع ارتباط و جداسازی پیوندهای اجتماعی و اقتصادی استثمارگرانه میان غرب و مناطق در حال توسعه هم یک راه حل نهایی محسوب نمی‌شود. باید در کلیت تمدن مدرن بازنگری کرد و باید راه حل کلامتفاوتی درباره‌ی معنای توسعه در پیش گرفته شود که شامل یک مشارکت و همکاری نظری منحصر به فرد را شکل می‌دهد. این کار بسیار دشواری است چرا که این کار صرفاً یک تغییر ساده در گفتمان آکادمیک نیست، بلکه باید تغییری در عمل سیاسی و اقتصادی رخ دهد.

در هر دو ظاهر ایدئولوژیک سوسیال و لیبرال، توسعه بر هر افزایش در رشد اقتصادی، انباشت مادی، نوآوری فناورانه و مصرف انبوه دلالت می‌کند که ناتوان از دادن شرحی از محدودیت‌های استفاده‌ی رو به تزاید از منابع زیست‌کره^۱ است که این نمی‌تواند دوام یابد. از آلودگی به وسیله‌ی پسماندهای صنعتی تا تخریب جنگل‌ها و تخلیه‌ی منابع طبیعی و انقراض گونه‌ها، همگی شاهدهای بر فشار به محیط زیست هستند که در همه جا قابل مشاهده هستند. این پدیده‌ی تخریبی در جاهایی مثل چین، هند، روسیه و برزیل که توسعه‌ی صنعتی با اضطراب باریک کردن فاصله‌ی رفاه مادی میان مناطق کمتر و بیشتر توسعه‌یافته مهار شده، بیشتر بوده است. موفقیت توسعه در یک سو، مشکلات جدیدی برای دیگر مناطق به وجود می‌آورد.

مزیت رقابتی در پرورش سویا و تولید اتانول به عنوان سوخت زیستی سبز برای بازار جهانی، جنگل‌های آمازون را نابود می‌کند. افزایش تولید صنعتی در چین و هند با آنچه رشد اقتصادی «موفق» می‌خوانند، بدون توجه به پیامدهای منفی غیراقتصادی آن، تقویت می‌شود و سبب ایجاد رقابت تشدیدشده برای نفت و سایر ورودی‌های صنعتی

پی‌نوشت

- ۱- این ترجمه‌ی گزیده‌ای از متن مقاله‌ی زیر است: "Stefan Andreasson", 2007, THINKING BEYOND DEVELOPMENT: THE FUTURE OF POST-DEVELOPMENT THEORY IN SOUTHERN AFRICA, School of Politics, International Studies and Philosophy, Queen's University, Belfast.
- ۲- این بخش مقدمه در این مقاله نیست و صرفاً برای تمهید برای ورود به بحث مطرح شده تا زمینه‌ی نظری و چرایی طرح این مباحث مشخص‌تر شود.
- ۳- Post-development
- ۴- Rist
- ۵- Biosphere